

حسن آقا عصاره فرماندهان دفاع مقدس است، چه به دلیل کارهایی که در جنگ و پس از آن انجام داده‌اند و چه به دلیل روحیاتی که در خانه و در کنار خانواده داشتند، لطف خدا بود که خانواده به من اعتماد داشتند. ما با هم بسیار راحت بودیم.

تا قبل از مهاجرت به تهران، هر بار که می‌آمدم در خانه این عزیزان بودم، شب‌هایی با در مراسم‌هایی که با هم بودیم خیلی راحت گفت‌وگو می‌کردیم. گاهی همسر بزرگوارشان مطالبی را بیان می‌کردند و می‌گفتند اینها را ننویسید. می‌گفتم خیال‌تان راحت باشد، تا وقتی شما تایید نکنید چیزی نهایی نمی‌شود. ولی در متن طوری زمینه چینی می‌کردم که حتما آن خاطره را بیاورم.

✎ شما تصویر یک پاسدار متفاوت از روایت رسمی را در کتاب‌تان ترسیم کرده‌اید.

احساس می‌کردم مردم ما باید بدانند که یک سپاهی واقعی مثل شهید طهرانی‌مقدم در زندگی‌اش چگونه است. یک زندگی که هر روز عشق و احترام در آن بیشتر و بیشتر می‌شود. من احساس می‌کنم از منظر سبک زندگی، شهید طهرانی‌مقدم و همسر محترم ایشان الگویی بر از ظرافت هستند. دوست داشتم هنر زندگی مشترک این زوج را در سراسر کار پراکنده کنم، چون هم به لطافت کار کمک می‌کرد و سختی و سنگینی مباحث نظامی، صنعتی و فنی‌ام‌ی‌گرفت و هم این‌که چهره واقعی شهید حسن طهرانی‌مقدم همین بود. او کسی بود که وقتی عضو هیات‌مدیره تیم فوتبال است، در فکر سیلوهای زیرزمینی سپاه هم هست و کار را عملی می‌کند.

من به زمان وفادار بودم و نمی‌خواستم با رفت و آمدهای بی‌منطق بین زمان حال و گذشته خواننده را گیج کنم. می‌خواستم خواننده با من همراه شود و رشدان فرد را ببیند. بر خورده شهید با اعضای خانواده‌اش به قدری خاص بود که تأثیر آن در گفت‌وگوهای او با هر یک از آنان به وضوح نمایان بود و این موضوع باعث می‌شد که با یک‌گویی و مهربانی این شخصیت غبطه بخورم.

✎ آیا ذهن‌تان برای انتخاب نام کتاب که بیانگر کلیات کار باشد درگیر بود؟

من نام دو کتاب قبلی‌ام را خودم انتخاب نکرده بودم و فکر می‌کردم برای این هم چنین مجاریی داشته باشیم. ولی ۷-۸ سال پیش می‌دانستم قرار است چه اتفاقی بیفتد. دوستان تأکید داشتند از عناوینی که حضرت آقا به ایشان داده استفاده شود. ولی من فکر می‌کردم نامی ساده مناسب‌تر است. نامی که نشان دهد این مرد از تمام ابعاد قابل اتکاست. کسی که خود را به دل مشکلات زده و سلاح دشمن شکنی برای قوم خود و برای جبهه اسلام فراهم آورده است. خود شهید می‌گفت من می‌خواهم کشور و اسلام را بیمه کنم و من به دنبال اسمی بودم که بیانگر ویژگی قابل اتکا بودن شهید باشد.

✎ با توجه به بالا بودن قیمت سه جلد آیا به فکر کاری خلاصه‌تر هستید تا اثر به دست مخاطبان از تمام اقصا برسد؟

با توجه به حجم کتاب و در مقایسه با کتاب‌هایی در این حجم که در بازار موجود است، قیمت‌گذاری منصفانه بود. انتشارات تسنیم و انتشارات شهید کاظمی کتاب را با تخفیفات خوب و با شرایطی مطلوب عرضه می‌کنند. کاش می‌شد کتاب را به طرق مختلف با جلد یا کاغذ ارزان‌تر ارائه کرد. در مورد خلاصه‌نویسی اثر باید بگویم امروز می‌شود از این کتاب کتاب‌های دیگری منتشر کرد. حتی می‌توان کار را با مصاحبه‌های تکمیلی کامل‌تر کرد.



و تا امروز که قریب به ۱۲ سال می‌گذرد، با این کتاب و سوزه‌اش مشهور بوده است. کتاب را انتشارات تسنیم و شهید کاظمی مشترکا به بازار نشر ارائه دادند. معصومه سپهری در یک عمر پاییزی مهمان «جام‌پلاس» شد تا ماحصل گفت‌وگویمان در روز ششم آبان (سالروز تولد شهید در سال ۱۳۳۸) به دست مخاطبان برسد.

روابط ایشان و نوع زندگی شهید بشوم.

✎ عکس‌ها و تصاویر هم در کتاب، حضور پررنگی دارند...

در مقدمه کتاب آورده‌ام که قریب ۶۰ ساعت با افراد مختلف برای گویا کردن عکس‌های مربوط به جنگ وقت گذاشته‌ایم. بالای ۱۰ نفر از افراد موشکی در این ۶۰ تا ۶۵ جلسه حاضر شدند. من از آغاز کار، عکس‌ها را جمع می‌کردم. حتی خانواده و دوستان شهید می‌گویند برخی از عکس‌ها را شما دارید و ما نداریم! (من این عکس‌ها را نگه می‌داشتم و دسته‌بندی می‌کردم. با این‌که تمرکز من روی کتاب بود ولی تا یک ماه قبل از چاپ نمی‌دانستم تمام عکس‌ها وارد کتاب خواهد شد، بلکه سعی می‌کردم عکس‌هایی را که به فهم متن کمک می‌کند، بیاورم. حتی احساس می‌کردم در مرحله آخر تصمیم می‌گیریم عکس‌ها را کم کنیم ولی تصمیم بر این شد که تمام عکس‌ها در کتاب بیاید.

✎ حتی عکس هم‌زمان حاج‌حسن هم به خوبی در کتاب منعکس شده...

بعد از عملیات وعده صادق یک با جمع خانواده شهیدایی که همراه حاج حسن طهرانی‌مقدم به شهادت رسیده بودند در منزل ایشان بودیم. من به‌طور اتفاقی متوجه صحبت دو نفر از مادرها شدم که عکس شهیدشان را به هم نشان می‌دادند. آن زمان هنوز کتاب چاپ نشده بود و ما در مرحله نهایی شدن کار انتشار کتاب بودیم. یک لحظه حس کردم جعفر برای این مادران مهم است که عکس فرزندان‌شان در کتاب باشد. آنجا بود که من فکر کردم چرا عکس همه شهدا را نیاوریم؟ شهیدایی که با حسن آقا شهید شده‌اند ۲۸ نفر هستند.

قبلا دو حادثه تلخ داشتیم یکی بمباران یادگان شهید منتظری در سال ۱۳۶۵ است که اولین شهدای موشکی جاده‌اند. شصه حس عجیب است که آن اتفاق دقیقا در سالروز شهادت حاج حسن یعنی در ۲۱ آبان رخ داده و شهید طهرانی‌مقدم می‌توانست دقیقا در همان روز و در آن واقعه شهید شود ولی خداوند ۳۵ سال دیگر به ایشان عمر می‌دهد و توفیق می‌دهد تا لقب پدر موشکی ایران را کسب کند و ۲۵ سال بعد در ۲۱ آبان سال ۱۳۹۰ به شهادت می‌رسد. پیدا کردن عکس این شهید بسیار سخت و دشوار بود. چندین نفر در این مسیر کمک کردند تا ما بتوانیم عکس این بزرگواران را نیز به مجموعه اضافه کنیم.

حادثه دیگری کمتر از یک‌سال قبل از شهادت حسن آقا اتفاق می‌افتد که در خرم‌آباد یکی از موشک‌ها منفجر می‌شود و شهدای مظلوم و بزرگوارى جاودانه شده‌اند که عکس و اسم مبارک آن شهدا نیز در این کتاب آمده است. احساس من این بود که شهید طهرانی‌مقدم هم این را می‌خواهد که نام دوستانش و زحمات آن شهدا نیز ثبت شود. روحیه حاج حسن آقا طوری بود که حتی یک وعده غذا را نمی‌توانست به تنهایی بخورد و معروف بود که یک‌خور می‌کرد و من احساس می‌کردم ایشان به چنین نگاهی رضایت دارد.

✎ برای بیان خلق و خوی صمیمانه حاج حسن چقدر دست‌تان باز بود؟ آیا آنچه در کتاب می‌خوانیم تمام آن چیزی است که از این مرد سراغ داریم یا هنوز خانواده صلاح نمی‌بینند بسیاری از مسائل بیان شود؟

است که من برای فهمیدن باید سؤال می‌پرسیدم و پاسخ‌ها را می‌شنیدم و سؤال بعدی ایجاد می‌شد. تمام این موارد تا به تایید سردار موسوی نمی‌رسید وارد متن نمی‌شد. البته ایشان در این مرحله پا زل‌هایی را که بعضا به‌طور پراکنده به من گفته شده بود یا در جای خود قرار می‌دادند یا به برخی بزرگواران معرفی می‌کردند که در گذشته یا حال جزو مطلعین بودند.

با وجود این‌که این کتاب تاریخچه‌ای از زندگی شهید طهرانی‌مقدم است ولی من دوست داشتم تا جایی‌که می‌توانم و مطلب خوب دارم راه را برای افرادی مثل خودم که بعدها وارد این فضا شده و با این موضوعات روبه‌رو می‌شویم باز کنم و بگویم چطور ممکن است مثل حسن طهرانی‌مقدم شد؟ چطور می‌شود مثل حسن قاضی شد؟ چطور می‌شود مثل حسن شیع‌زاده شد؟ مطالعه دقیق این کتاب می‌تواند رازهای زیادی را برای ما روشن کند.

حسن آقا در فضایی با انسان‌هایی نخبه و مهارت‌شدتی کار می‌کرد. خود او نخبه بود و مدیری مخلص و باهوش بود که می‌توانست آدم‌های باهوش دیگری را مدیریت کند و همه را با هم پیش ببرد. این نکته مهمی است.

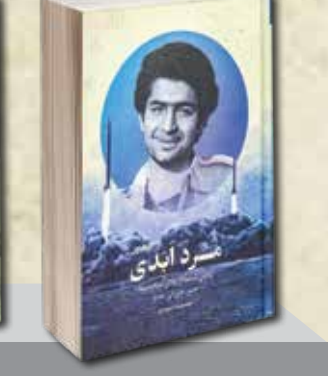
✎ با توجه به دقت و توجه سردار موسوی و دوستان ایشان، آیا پس از انتشار کتاب با حذف مواردی روبه‌رو نبودید؟

همراهی در مرحله تحقیق و نگارش بسیار خوب بود. آقای نادری که مسئول مرکز حفظ و نشر آثار موشکی بودند و بر پروژه تاریخ شفاهی تسلط داشتند به من کمک بسیاری کردند. من از ایشان و تمام همکاران‌شان تشکر می‌کنم. متن مرتباً خوانده می‌شد. بخش خانواده توسط خانواده، همسر و برادران و خواهران خوانده می‌شد. بخش مسائل موشکی توسط شخص سردار موسوی با دقت و کلمه‌به‌کلمه خوانده می‌شد. وقتی نسخه اولیه متن در بهمن ۱۴۰۱ تمام شد و تصمیم به تحویل گرفته شد با وجود این‌که خیال‌مان راحت بود تا اندازه‌ای انتظار اصلاحات داشتیم ولی از کل مطالبی که تحویل داده شد، تنها به اندازه یک صفحه ۸/۴ اصلاح داشتیم و مطلبی کلی که در جلسه‌ای با سردار موسوی از برخی گذاشتند و نیاز به اصلاح ندیدند و تنها در مورد جابه‌جایی چند اسم تغییر یافت و با کمترین حذف و اصلاح برای انتشار رفت.

✎ آیا در کار تحقیق همکاری داشتید؟ به ویژه در تطبیق عکس‌ها، فیش برداری و پانویس‌ها. چون پانویس‌ها کتاب هم پای‌متن، خواندنی است و نکته دارد.

نمی‌دانم بگویم متأسفانه یا نه، ولی تقریباً ۹۸ درصد کار را به تنهایی انجام دادم. بیشترین کمک به من پیاده‌کردن نوارهای مصاحبه‌ها بود. البته آن‌ها را هم بیشتر وقت‌ها خودم پیاده می‌کردم. حتی فصل‌های مربوط به آن مراحل را به‌خاطر رعایت مسائل امنیتی از طریق فضای مجازی ارسال نمی‌کردم. یکی از دلایل آمدن ما به تهران همین کتاب بود و آن مشکل از این طریق حل شد و ارتباط بیشتر و بهتر شد.

در این مسیر همسر شهید طهرانی‌مقدم کمک بسیاری داشتند. بدون کمک خالصانه و طولانی‌مدت ایشان من به بسیاری از منابعی که در خانه ایشان بود از جمله دست‌نوشته‌های سردار طهرانی‌مقدم، عکس‌ها و اسناد مکتوب دسترسی پیدا نمی‌کردم. ما حتی با هم فیلم‌های خانوادگی را می‌دیدیم تا من ایشان را بهتر بشناسم و متوجه



نوشته نمی‌شد. من «لشکر خویان» را قبل از آشنایی با ایشان نوشتم و بعد با ایشان آشنا شدم و ازدواج کردیم. آقای عافی از دوستان ایشان بود. نوشتن «مرد ابدی» نیز بدون حضور و حمایت همسرم امکان‌پذیر نبود.

✎ در آغاز کار فکر می‌کردید مرید ابدی کتابی سه جلدی و مطول شود؟

از ابتدا نه ولی وقتی مصاحبه‌ها با جدیت شروع شد به خصوص وقتی در منزل شهید طهرانی‌مقدم صحبت‌های همسر ایشان را می‌شنیدم و وارد بطن زندگی‌شان شده بودم و حمایت شدید دخترشان از این کار را می‌دیدم، متوجه شدم این کار سه جلدی خواهد بود چون موضوع و محتوایی که درگیرش می‌شدم این را می‌طلبید. حجم اطلاعاتی که مرتب می‌آمد باعث شد این پیش‌بینی را داشته باشم. شاید اگر فرصت و همکاری داشتم حتی ابعاد برخی از ماجراهای منتشر شده در کتاب را بیش از این باز می‌کردم. بخشی از این وضعیت به ویژگی‌های شخصیتی شهید برمی‌گردد. حتی کسانی که مقطع کوتاهی با ایشان آشنا بودند احساس می‌کنند با ایشان دوستی دیرینه‌ای دارند. مطلب زیاد بود و خاطرات خوبی داشتند. من با ۱۸۰ نفر صحبت کردم و از اسناد و فایل‌های صوتی و تصویری بسیاری استفاده شد.

✎ در گفت‌وگو با خانواده و فایل‌تا چه سطحی پیش رفتید؟

در بخش خانواده و جلسات مکرر با تمام اعضای خانواده صحبت کردم. خانواده ایشان از همسر و تمام فرزندان و داماد ایشان، برادران و خواهران و مادر ایشان، همسر دوم پدرشان و همسران برادران‌شان و فرزندان برادران‌شان و خواهران همسرشان طرف گفت‌وگو بودند. خانواده‌این را می‌خواست و این بستر را به وجود آورده بود تا شناخت کامل اتفاق بیفتد. امروز به این صورت، چهره‌ای از یک فرمانده در حد و اندازه شهید طهرانی‌مقدم در بخش خانواده معرفی نشده است.

✎ در بخش خاطرات رزمی تا چه سطحی پیش رفتید؟

طبیعتاً تعداد هم‌زمان ایشان بسیار بیشتر از این بود. اما با افراد اصلی و با دوستان نزدیک ایشان که در عکس‌ها می‌بینید و فرماندهان توپخانه و آتش‌بارها در طول جنگ گفت‌وگو داشتم. در بخش موشکی هم با بیشتر دوستان ایشان و کسانی که کار را با آنها شروع کرده بودند گفت‌وگو داشتم. حتی در مورد کسانی که با آنها صحبت نشد فایل‌هایی از طرف مرکز حفظ آثار موشکی که در

پروژه تاریخ شفاهی با آنها گفت‌وگو شده بود در اختیار من گذاشته شد. طبیعتاً من از مصاحبه‌های خودم بهتر می‌توانستم استفاده کنم چون جزئیات و دقتی را می‌خواستم که اینجا مطمئن بودم هست. در این مسیر بیشترین کمک را از جانشین محترم فرماندهی هوا فضا سردار سید مجید موسوی دریافت کردم. با هدایت سردار حاجی‌زاده خدمت ایشان رفتم و حدود ۳ جلسه با ایشان صحبت کردم که برخی از این جلسات تا ۵ ساعت ادامه داشت. ایشان با دقت و جزئیاتی که من طلبش بودم مسائل را توضیح می‌دادند.

✎ من به عنوان خواننده کتاب به مواردی برمی‌خورم که متعجب می‌کنند که چگونه دست‌شما تا این حد باز بوده است؛ مطالبی را می‌بینم که به عنوان یک خواننده نسبت به آنها حس «طبقه‌بندی» دارم.

برخی از پروژه‌های شهید طهرانی‌مقدم هنوز هم طبقه‌بندی دارد و من در آن رابطه نه پرسیده‌ام و نه دقیق شده‌ام. ولی برخی از موارد برای اولین بار در این کتاب مطرح شده است از جمله بخش آغاز موشکی شدن مقاومت حزباً... و جریان مقاومت. یکی از روابیان اصلی ما از مسئولان این پروژه و جزو نیروهای موشکی جمهوری اسلامی ایران بودند که چنین وظیفه‌ای داشتند. یا در برخی پروژه‌ها از جمله «ظفر» بحث‌هایی وجود داشت. چون من این بحث‌ها را با سردار موسوی پیش می‌بردم و ایشان تکمیل‌کننده بودند، مطمئن بودم از آنچه قرار است خبر نداشته باشم بی‌خبر خواهم ماند.

خود من احتیاط‌هایی داشتم چون به جاهایی می‌رفتم و با بزرگوارانی نشست و برخاست می‌کردم که هنوز در حال کار بودند. باید تعهدی در رابطه با این کار وجود داشته باشد. اگر جز این بود من نمی‌توانستم چندان پیش بروم. امروز هجمه‌های ما به اندازه زمان جنگ است و این عجیب است مافکر نمی‌کردیم این‌طور بشود.

موضوع موشک و تحقیقات موشکی گسترده، پیچیده، عجیب و غریب

✎ «نورالدین پسر ایران» کتاب ویژه‌ای بود. قلم و توانایی شما در نویسندگی در نورالدین بیشتر نمایان گردید و باعث شد «لشکر خویان» و زحماتی که برای آن کتاب کشیده بودید هم دیده شود. شما در تبریز زندگی می‌کردید و با تسلط به زبان محلی در برقراری ارتباط و کار تحقیق راحت‌تر بودید؛ چه شد که پس از کارهایی که فضای بومی داشت، سوزه‌ای سخت و عمیق مثل زندگی حاج حسن طهرانی‌مقدم را انتخاب کردید؟

بعد از کتاب نورالدین پیشینه‌ها ت متعددی داشتم. هر چند که پروژه بزرگی را پیش از چاپ این کتاب شروع کرده بودم و فکر می‌کردم کانون تمرکز من مشخص است اما مسائلی پیش‌آمد و ترجیح من مدتی کناره‌گیری از نوشتن بود. تفکر، ادامه تحصیل و انتخاب‌های دیگری پیش‌رو داشتم. ولی همه چیز طبق برنامه ما پیش نمی‌رود. نمی‌دانم انتخاب شد یا انتخاب کردم؟! اما اگر روز اولی که وارد این کار شدم مسیر پیش‌رو جلوی چشمم بود، شاید توان، جسارت و حوصله انجام این کار را در خود نمی‌دیدم. در مقدمه کتاب به‌طور اجمالی درباره مسیر نوشته‌ام. اما موضوع و محتوای زندگی شهید طهرانی‌مقدم آن قدر برای من جاذبه ایجاد می‌کرد که برای شناخت و عرض ادب هم که شده خدمت خانواده ایشان برسم. من می‌دانستم که مسیر تولید این کتاب‌ها چطور طی می‌شود به همین دلیل ابتدا جواب صریح ن‌دادم و قرار شد چند مصاحبه داشته باشیم و کمی آشنا بشویم و بعد تصمیم نهایی را بگیریم. دلیل اصلی من این بود که می‌دانستم تمام مراحل پژوهش این کتاب باید در تهران انجام بگیرد.

✎ اولین گفت‌وگو تا با چه شخصی بود؟ می‌خواهم بدانم اولین درجه به زندگی حاج‌حسن را چه کسی مقابل شما باز کرد؟

یکی از اولین مصاحبه‌های جدی ما با سردار هادی کورانی بود که در کتاب ایشان را با نام هاشم می‌شناسیم. ایشان مصاحبه را از ظهر به شب موقتاً کردند و همین باعث شد همسر من در جلسه باشند. آن جلسه سه ساعته باعث شد همسر به من بگوید محکم پای این کار بایست و هر کاری که لازم باشد انجام می‌دهیم. گذری که ایشان بر زندگی شهیدمقدم از ابتدای موشکی شدن تا شهادت زدند و نوری که بر این زندگی افکندند آن قدر عجیب و جالب بود که ما فکر کردیم ارزش دارد و به همه سختی‌هایش می‌ارزد.

هرچه پیش رفتم کار سخت‌تر، شیرین‌تر، جدی‌تر و مهم‌تر می‌شد. کار به جایی رسید که جانشین محترم فرمانده هوا فضا، سردار موسوی وقتی خواستند من در مقطعی وارد جزئیات بیشتری بشوم و برای اولین‌بار زحمات، ناگفته‌ها و پس‌پرده موشکی کشورمان را بنویسم، فرمودند که این فرد تاریخچه موشکی کشورمان است و باید با قدرت و دقت پای کار بایستیم. به نظر من هموار شدن مشکلات در این مسیر لطف خدا بود. اگر با پای روایت‌های افراد عادی جنگ هم بنشینیم و به صورت حرفه‌ای با آنها مواجه بشویم، نکاتی در می‌آید که جزو گنج‌های دفاع مقدس است. در دهه ۶۰ پس از نورالدین پسر ایران می‌بینیم نویسندگان و محققان به دنبال آدم‌های عادی جنگ می‌روند و پای صحبت‌های آنها هم می‌نشینند. به همسران اشاره کردید. ایشان جانباز ۷۰ درصد است و سال‌هاست با ضایعه نخاعی زندگی می‌کند. این انتظار وجود داشت که بعد از نورالدین شما خاطرات ایشان را بنویسید. ان شاء... خودشان خاطرات‌شان را می‌نویسند. شاید نباید وقت مردم و ادبیات کشور را بگیریم. اگر قرار به بازگویی زندگی ماست باید کامل و دقیق باشد و چیزی از قلم نیفتد. همسر من جاننا نخاعی است و من از آنچه در کشور در رابطه با جانبازان نخاعی وجود دارد چندان راضی نیستم و بعضاً م‌ک‌د‌رم.

نگاه‌ها یا بسیار فانتزی، ملکوتی یا ساختگی است یا جور دیگری از واقعیت فاصله دارد چون درست گفته نشده است. اگر درست گفته شود شاید آنچه درباره شخصیت آقای نورالدین عافی در ذهن شما شکل گرفته در این رابطه هم ایجاد شود.

این‌که چگونه کسی در سنین جوانی به جبهه برود، قطع نخاع شود و چگونه بلند شود و بعد زندگی را رها نکند و با مشکلاتی که هر روز تکرار می‌شوند مبارزه کند و روح امید به زندگی را در خود زنده نگه دارد. در مورد ما همسر من متحمل سختی‌های بسیاری است. اگر ایشان نبودند، کتاب



میتن رفیقیدی مهریادی دیرگروه پایداری